

باسمه تعالی

خارج اصول حضرت استاد فرحانی (زیدعزه) جلسه ۲۰ ۹۶/۹/۵

موضوع کلی: مسأله ضد موضوع جزئی: امکان امر به ضدین در عرض واحد در کلام امام

بررسی نظریه حضرت امام در امکان امر به ضدین در عرض واحد

خلاصه مباحث گذشته

حضرت امام در باب عقل و دخالت قدرت در احکام شرعی دو بخش را جدا فرمودند عقل گاهی اوقات کاشف از تقیید شرعی است و این اشکال مبنایی نداشت و اشکال بنائی داشت که اگر احکام عقلا تقیید به قدرت عقلی پیدا می کرد همان اشکالاتی در آن مطرح می شد که تقیید شرعی با دلیل نقلی درست می شد که اشکالات آن را بیان کردیم و تحلیل کردیم؛ بخش دوم این است که عقل بخواهد حاکم به تقیید شرعی باشد یعنی عقل بگوید من حکم می کنم که احکام شرعی نزد شارع مقید به قدرت عقلی هستند. حضرت امام می فرمایند اینجا اشکال مبنایی وجود دارد و آن اشکال باید در چهار مرحله بررسی شود. مرحله اول اینکه آیا یک حاکمی می تواند در حکم حاکم دیگری دخالت کند؟ مرحله دوم که مخصوص عقل است این است که آیا عقل می تواند در اراده مولا دخالت کند؟ مرحله سوم اینکه اگر یک حاکمی خواست در محیط حاکم دیگر حکم کند باید یک قیود و ضوابطی را در نظر بگیرد و مرحله چهارم این است که محیط حکم عقل کجاست که بیان کردیم که وادی اطاعت و امتثال است.

انواع ورود عقل در احکام شرعی

برای توضیح مسأله یک مقدمه ای را بیان کنم و آن اینکه ما از عقل شروع می کنیم و بعد تسری را انجام می دهیم که هیچ حاکمی در حکم حاکم دیگر دخالت نمی کند و فعلا به دلیل اینکه بحث ما سر عقل است یک مقدمه ای را برای توضیح این چهار مرحله بیان می کنم.

نقش عقل در کشف از مناطات احکام

وقتی ما با عقل کار می کنیم عقل برای حکم شرعی دو گونه ورود دارد: یکبار در مرحله علل حکم ورود دارد و بار دیگر در مرحله معلول حکم ورود دارد. حکم شرعی مانند وجوب به اصطلاح آقایان در علم اصول یک علتی دارد و آن علت نباشد آن حکم به وجود نمی آید. وقتی حکم به وجود آمد یک آثاری بر حکم بار می شود که به منزله معلول حکم است مثلا وقتی مولا می خواهد حکم کند به وجوب صلوات این یک حکم است که علت آن یک مصلحت ملزومه واقعیه است که شارع آن مصلحت را تشخیص می دهد و تصور می کند و تصدیق به وجود این مصلحت در فعل مکلف می کند و بعد با مقدمات فعل اختیاری علی اختلاف که محل بحث ما نیستند شوق پیدا می کند اراده می کند و بعد حکم می کند تا آن

مصلحت ملزومه واقعیه در فعل مکلف توسط حاکم که الان شارع است شناسایی نشود و بعد تصدیق به وجود چنین مصلحتی نشود حکم به وجود نمی‌آید بنابر مسلک عدلیه که شیعه و معتزله باشد. پس شناسایی و تصدیق به وجود ملاک و مناط و مصلحت ملزومه به منزله علت به وجود آمدن حکم است. وقتی حکم به وجود آمد این حکم لازم الامتثال است اگر وجوب باشد و اگر این حکم حرمت باشد لازم الامتثال است و لزوم امتثال حکم شرعی که در مثال ما وجوب یا حرمت است به منزله چیزی است که بر حکم مترتب می‌شود، یعنی وقتی حکم آمد چنین لزومی مطرح است. پس حکم شرعی یک علتی قبل از حکم به نام مناط واقعیه دارد و یک معلولی دارد که بر حکم مترتب می‌شود.

وقتی عقل می‌خواهد در حکم شرعی ورود کند نقش آن باید در هر دو مرحله علت و معلول حکم بررسی شود. اگر گفتیم عقل یک مصلحت ملزومه را شناسایی کرده است از نظر اصولیون هیچ اشکالی ندارد و این در واقع از نوع کشف است. عقل می‌تواند کشف کند از یک مناط لازمی و این کشف عقلی از مناط لازم در واقع کشف می‌کند از اینکه چنین حکمی توسط شارع صادر شده است و این هیچ عیبی ندارد. براین اساس وقتی گفته می‌شود احکام یا شرعی هستند یا عقلی، تقسیم بر این اساس است حکم عقلی حکمی است که مناط آن را عقل درک کرده است. از طرف شارع یک دلیل نقلی بر حکم نرسیده است ولی به دلیل اینکه عقل این مناط را درک کرده است و به دلیل اینکه ما می‌دانیم احکام شارع بر اساس مناط واقعیه است وقتی مناط ملزومه عدل توسط عقل درک شده است عقل کشف می‌کند که شارع نیز حتماً یک حکمی بر این اساس صادر کرده است. شناخت مناط حکم است توسط عقل و از روی مناط حکم عقل کشف می‌کند وجود یک حکمی از سوی شارع را که حاکم آن نیز خود شارع است. در دایره شناخت مناطات، نوع مناطات را عقل درک نمی‌کند و شناخت نوع مناطات توسط نبی و ولی شناخته می‌شود زیرا شناخت مصالح واقعیه از طریق وحی و الهام به نبی و ولی است و به تعبیر مرحوم آخوند در کفایه به نفس نبی و به نفس ولوی یکی از طریق وحی و دیگری از طریق الهام این مناطات واقعیه می‌رسد و این مناط را عقل نوعاً نمی‌فهمد ولی وقتی مناط فهمیده شده حاکم و معتبر و شارع بر اساس مسلک عدلیه چون تصدیق به این مناط ملزومه می‌کند یک حکمی را بر اساس مناط واقعیه جعل و اعتبار می‌کند ولی اگر در جایی عقل آن مناط را فهمید شارع به واسطه اینکه عقل رسول باطنی است و نبی رسول ظاهری است و شناخت مناط واقعی صورت گرفته است تصدیق به این مناط واقعی می‌کند که عقل درک کرده است و براساس این مناط واقعی که عقل درک کرده است یا نبی درک کرده است حکم می‌کند، کما اینکه مسأله دخالت در اراده همین جا باید توضیح داده شود. در اینجا که عقل یک مناطی را درک می‌کند با درک مناط واقعی هم حکم بر اساس آن درست است و هم اراده درست است زیرا شارع براساس مقدمات مسلک مشهور- در بعضی از مقدمات به تبع علامه و امام با

مشهور اختلافاتی در شوق موکد داریم - شوق پیدا می‌کند و اراده می‌کند و حکم می‌کند. در اینجا عقل در اراده دخالت نکرده است بلکه اراده از سوی خود حاکم است و وقتی می‌خواهد اعتبار کند باید اراده کند.

فرق بین اراده و اعتبار

فرق بین اراده و اعتبار چیست؟ در بحث مقدمه واجب در مبحث مقدمات مفوته خواندیم که بعضی اوقات شارع اراده می‌کند ولی این اراده به مرحله ای نمی‌رسد که تبدیل به یک اعتبار بعثی شود به خاطر اینکه زمان انبعاث نرسیده است یعنی شارع مصلحت را تصور کرده است و تصدیق کرده است و شوق هم پیدا کرده است و اراده هم کرده است و حکم را می‌خواهد ولی الان بعث نمی‌کند لذا نسبت به ذی المقدمه گفتیم که برای اینکه انفکاک بعث از انبعاث بر اساس مشهور لازم نیاید شارع بعث نمی‌کند ولی نسبت به مقدمه به دلیل اینکه موقع آن رسیده است هیچ اشکالی ندارد براساس تحلیل محقق اصفهانی که ما در بحث مقدمه واجب با آن کار کردیم.

در تمام این موارد که یک مصلحت واقعی را عقل شناسایی می‌کند و براساس این مصلحت واقعی حکمی جعل شود یا براساس این مصلحت واقعی شوقی به وجود آید یا شوقی اشتداد پیدا کند یا براساس این مصلحت واقعی اراده‌ای به وجود آید در تمام این موارد عقل در اراده و حکم حاکم دخالت نمی‌کند. آنچه اینجا اتفاق افتاده است این است که یک مصلحت واقعی و یک اراده‌ای توسط عقل شناسایی شده است از باب اینکه عقل می‌گوید مولای حکیم راضی به ترک این مصلحت ملزمه نیست پس حتما اراده کرده است و حتما حکم کرده است و تمام اینها زیر مجموعه کشف عقلی است. در بحث قبلی مکانیزم کشف را نمی‌خواستیم بحث کنیم و فقط گفتیم که تقیید شرعی یا با دلیل شرعی است یا عقل کشف می‌کند و بعد گفتیم که هر دو در بحث ما محال است. الان داریم مکانیزم کشف عقلی را توضیح می‌دهیم.

نقش عقل در حکم برای وادی اطاعت و امتثال و معالیل احکام

در حیظه معلول حکم و در وادی اطاعت و امتثال، مسأله کاشفیت عقل نمی‌تواند مطرح باشد. در محدوده معلول حکم یک بحثی را ذیل آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» را بیان کردیم. مشهور گفتند این اطیعوا ارشاد است زیرا اگر این اطیعوا مولوی باشد یعنی وجوب اطاعت خدا را با حکم مولوی خدا درست کنیم بعد سوال می‌شود این حکم را با چی درست می‌شود؟ این حکم مولوی بر وجوب اطاعت را چه چیزی می‌گوید اطاعت کنید اگر بگویید این هم یک حکم مولوی دارد تسلسل لازم می‌آید. لذا نمی‌توان اطاعت را به یک حکم مولوی از ناحیه مولی برگرداند بلکه آنجا عقل حکم می‌کند و اگر هم شارع حکم می‌کرد می‌گوییم که ارشاد است للزوم تسلسل. این محذور تسلسل در وادی معلول حکم یک محذوری است که ما ناگزیریم برای عقل در وادی امتثال استقلال قائل شویم و اگر هم شارع بگوید شارع ارشاد به حکم عقل کرده است. در باب احکام عقلیه ما گفتیم که در باب احکام عقلیه آقایان یکبار محذور

لغویت را بحث می‌کنند و یکبار محذور تسلسل را بحث می‌کنند. در بحث مقدمه واجب مشهور بعد از مرحوم آخوند قائل هستند که مقدمه واجب وجوب مولوی ندارد زیرا لغو است و عقل حاکم است که کسی می‌خواهد ذی المقدمه را امتثال کند باید مقدمه را انجام دهد. اگر بخواید ذی المقدمه را انجام بدهد و بالای پشت بام برود سلم را هم نصب می‌کند و اگر نخواهد بالای پشت بام برود ده تا حکم غیر مولوی که نه ثوابی و نه عقابی دارد هم به او بکنند باز نمی‌رود و این لغو است. بعضی احتمال دادند که چه اشکالی دارد که بگوییم ممکن است مردم به وسیله حکم عقل منبعث نشوند ولی با حکم شارع منبعث می‌شوند. خلاصه محذوری لغویت یک محذوری است که بعضی جاها وجود دارد ولی یک محذوری مهمتر از لغویت در کلیت وادی امتثال وجود دارد به نام تسلسل، یعنی ممکن است در بحث مقدمه واجب زیر بار محذور لغویت نرویم یعنی بگوییم که وجوب مقدمه واجب هم مولوی است ولی سوال همین وجوب مقدمه واجب که مولوی است را چرا باید امتثال کرد؟ باز جواب می‌دهیم که عقل گفته است باید امتثال کنید.

بنابراین با این مقدمه که ورود عقل در حیطة احکام شرعی گاهی در مرحله علل حکم است و کشف از مناطات واقعیه است که این حیث کاشفیت عقل است و گاهی ورود عقل در حیطة احکام شرعی از باب اطاعت و امتثال است که معالیل احکام شرعی هستند و در اینجا عقل مستقل است و نمی‌توان آن را به شارع ارجاع داد، با این مقدمه مهم که مبنای مباحث اصولی ما است تکلیف سه مرحله از چهار مرحله‌ای که ذیل مقدمه ششم امام دیروز بیان کردیم مشخص می‌شود. پس عقل در وادی امتثال حاکم است و راهی برای شارع نیست که حکم کند زیرا تسلسل می‌شود ولی نمی‌توان گفت که عقل در وادی حکم حاکم است.

اما از این بحث که بگذریم سوال این است که آیا یک حاکمی می‌تواند در فضای حاکم دیگر سخن بگوید و یا اگر بخواید در فضای حاکم دیگر سخن بگویید چه ضابطه‌ای را باید در نظر بگیریم که در جلسه بعدی بحث می‌کنیم.